

قدرت افسانه ای زیرزمین اداره اماکن

کیوان حسینی

۱ - سعید مطلبی بازداشت شد . خبری کوتاه که با یک جمله منتقل می شود . شباهت نام خانوادگی او با یک نویسنده و روزنامه نگار ، خود حدیث مفصلی است که می توان ساعتها درباره آن حرف زد ؛ عصبانی شد ؛ عزار شد و احساس ناامنی و بی دفاعی را با گوشه گوشه وجود حس کرد .

سعید مطلبی بازداشت شد . وای که این جمله خبری کوتاه چه حکایت غریبی را پشت سر خود دارد . این طادداشت سعی خواهد کرد تا در کوتاهترین شکل بخشی از این حدیث مفصل را برای ذهن خوانندگانش یادآوری کند .

۲ - برای این ماجرا بد نیست به آرشیو روزنامه های هفت سال اخیر نگاهی بیاندازیم . از زمانی که پرونده ای درباره شکنجه شهرداران مناطق تهران در ماجرای محاکمه جنجالی غلامحسین کرباسچی گشوده شد . در راهروهای سازمان قضایی نیروهای مسلح صحبت از محفلی امنیتی و قدرتمند بود که به ناگاه ، بدون امربری از وزارت اطلاعات به عنوان نهاد امنیتی دولت دست به کار شده بود و با استفاده از قدرت و بازداشتگاه هایی که کسی از جای آنها خبر نداشت ، پرونده ای قطور برای شهردار تهران را پیگیری کرده بود تا با مستندات به دست آمده از این بازجوییها محاکمه معروف غلامحسین کرباسچی در پیشگاه روحانی نام آشنای راستگرا یعنی محسنی اژه‌ای برگزار شود . پای خیلی ها به میان کشیده شد . نظامی هایی که گفته می شد همگی با رهبر جمهوری اسلامی رابطه نزدیکی دارند . روزنامه ها با احتیاط بسیار درباره این شکنجه ها و پرونده سازی پیچیده سخن می گفتند . آخرین تحلیل ، تصفیه حساب جانانه دو جناح سیاسی جمهوری اسلامی با هم بود . شهرداران مناطق تهران سعی کردند با شکایت از این محفل جلوی فعالیت آنها را بگیرند اما موفق نشدند . نهادی جدید در جمهوری اسلامی سر بر آورده بود . « حفاظت اطلاعات قوه قضائیه » . مجموعه ای با قدرتی افسانه ای .

۳ - شهرام جزایری محاکمه شد . محاکمه ای که در آن بسیاری از سیاستمداران قدرتمند جناح اصلاح طلب جمهوری اسلامی به رشوه گیری متهم شدند . چند تن از مهره های درجه دوم جناح راست هم در این محاکمه با اتهامی مشابه رو به رو شدند . این محاکمه ، به رغم فراموش شدن از یاد مسوولان قوه قضائیه در ذهن شهروندان ماند . اصلاح طلبان جمهوری اسلامی ، اعتبار اندک به سختی به دست آمده را یک شبه بر باد دیدند . تکذیبها افافه نکرد و نام نهادی باز تکرار شد . این بار نیز این حفاظت اطلاعات قوه قضائیه بود که به عنوان مسوول این پرونده معرفی شد ، هر چند که این بار از همکاری نهاد امنیتی دولت یعنی وزارت اطلاعات هم بهره برده بودند ، اما تمامی ماجرا یک غافلگیری جانانه برای اصلاح طلبان بود . آنها باز هم بازی را باخته بودند .

۴ - سیامک پورزند ، در زمانی که مسوول مجتمع فرهنگی هنری تهران بود ، بازداشت شد . قبل از آن همه او را به عنوان مدیر روابط عمومی چند روزنامه اصلاح طلب می شناختند . پیرمردی که همیشه از نشست و برخاست با هنرمندان محبوب لذت می برد و این اواخر با برگزاری مراسم تجلیل از این هنرمندان دل خوش بود . هر قدر که آشنایان و روزنامه نگاران نزدیک به آقای پورزند ، او را شخصیتی غیر سیاسی می شناختند اما پرونده او سیاسی از آب درآمد . تلاشهای همسر و دخترش در آمریکا و اروپا بی نتیجه ماند و در همین گیر و دار ، هنرمندان و نویسندگان بسیاری به اداره اماکن نیروی انتظامی احضار شدند . روزنامه نگاران قوانین شرح وظایف اداره اماکن را زیر و رو کردند اما هیچ ارتباطی میان این وظایف و احضار نویسندگان دیده نمی شد . ضمن اینکه کسی اساسا نمی دانست که پورزند کجاست . احضار شدگان از بازجویانی خبر دادند که در زیر زمین این اداره در خیابان تخت طاووس نشسته بودند و گویی هیچ ارتباطی با نیروی انتظامی نداشتند . در همان زمان روزنامه نگاری سر بسته از ارتباط احتمالی این تشکیلات به ظاهر جدید با پرونده های قدیمی نوشت . وقتی سیامک پورزند در تلویزیون حاضر شد و اعتراف کرد که مامور بوده چمدانی پر از دلار را به دست روزنامه نگاران اصلاح طلب برساند ، خیلی ها ماستها را کیسه کردند ؛ چرا که کمتر کسی باور می کرد مخالفان منسجم و هماهنگ دموکراسی در ایران بخواهند برای ادعایی که به جک تبدیل شده بود سند و مدرک رو کنند . سیامک پورزند پایان تلخ این جک بود . محفل اطلاعاتی و امنیتی قدرتمند این بار هر چند کمی ناشیانه بازی را پیش برد اما خیلی ها را هم در همین جریان خانه نشین کرد . این بار آنها که هیچ ارتباطی با سیاستمداران جمهوری اسلامی نداشتند ضربه خوردند .

۵ - زمستان ۸۱ و همزمان با جشنواره فیلم فجر ، نشریه سینمایی « گزارش فیلم » بعد از ۱۰ سال فعالیت توقیف شد تا زمینه ای باشد برای دور تازه پرونده سازی علیه فعالان فرهنگی . این بار پای سینمایی نویسهها به اداره اماکن و از آنجا به بازداشتگاههایی نامعلوم باز شد . در این ماجرا همکاری نزدیک و ادامه دار دو تن از سینمایی نویسهها با ماموران اطلاعاتی ناشناس برای دیگران درسهای بسیاری درست کرد . پیام فضلی نژاد و سعید مستغاثی ، کودکانه همه کسانی را که می شناختند برانداز و ضد رژیم معرفی کرده بودند . آنها از زندان آزاد شدند و چند صباحی سعی کردند تا با های و هوی و جار و جنجال پای افراد بیشتری را به اداره اماکن باز کنند ، اما خیلی زود توسط یکی از زخم خورده های این اعترافات

، لو رفتند . سینا مطلبی از کسانی بود که بعد از آزادی از زندان و مهاجرت درباره این دو تن نوشت . او همچنین از شکنجه هایی نوشت که روح و روان او را نشانه رفته بودند . اما دوست دیگر سینا یعنی کامبیز کاهه از این مهلکه جان سالم به در نبرد . او برای همیشه قلم را کنار گذاشت و از تهران خارج شد .

۶ - جمهوری اسلامی از یکسال و نیم پیش با فیلترینگ سایتهای اینترنتی ، مبارزه ای جدی را با اطلاع رسانی آزاد در اینترنت آغاز کرد . تلاشی که هر روز شکستی جدید را برای آنان به ارمغان می آورد . روزنامه نگاران بسیاری در ایران با اسامی مستعار و حتی گاه واقعی و بسیاری نیز خارج از ایران ، برای نخستین بار در تاریخ سیاسی ایران ، به راحتی نظراتشان را در این رسانه جدید منتشر می کردند و همه این نوشته ها به راحتی در دسترس شهروندان بود . شاید شکستهای پی در پی این سیاستها به دنبال اولین تجربه بازجویی محفل اطلاعاتی درباره نوشته های روزنامه نگاری در اینترنت موجب شد تا این هسته بی مرکز اینترنت را نشانه روند . آنها با تهدید کارشان را شروع کردند . بعد تعدادی فروشنده فضا بر روی وب را که به سایت اصلاح طلب خدمات ارائه می داند بازداشت کردند و آرام آرام حضور خود را در این ماجرا علنی ساختند . این بار نیز سینا مطلبی هشدارهایی برای آنان که احتمال بازداشتشان وجود داشت نوشت . در واقع کمکی بی سر و صدا به دوستانی که در ایران بودند . دو روز بعد از این یادداشت دقیقا همانگونه که او پیش بینی کرده بود تعدادی بازداشت شدند .

۷ - حالا با یک جمله کوتاه رو به رو هستیم : سعید مطلبی بازداشت شد . پدر سینا مطلبی با هدف خاموش کردن او بازداشت شد . در ظاهر خاموشی سینا مطلبی می تواند کمکی برای آزادی پدرش باشد که اصولا ۲۵ سالی است که از هر فعالیت فرهنگی فاصله گرفته است . اما حالا دیگر همه این محفل را خوب می شناسند . بی رحمی آن را بارها دیده اند و شگردهای پرونده سازی آنها شدیداً لو رفته است . کاغذی جلوی می گذراند و از تو می خواهند که به تمام گناهات اعتراف کنی . شکنجه شدید روحی و تهدیدهای جانانه برای اعتراف به هر چه که آنها بخواهند تا آنجا که شاید اگر همین فردا سعید مطلبی در صفحه تلویزیون ظاهر شود و به فرماندهی حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر هم اعتراف کند کسی تعجب نخواهد کرد . آنها کارشان را خوب بلدند . می دانند چگونه با دست خالی حریف را از میدان به در کنند . در جریان محاکمه کرباسچی ، شخص او و اتهاماتش چقدر اهمیت داشت ؟ سناریو نویسان از او کینه شخصی به دل داشتند ؟ آنها تا چه اندازه موفق شدند با این قدرتمندی دور از انتظار مدیران جناح سیاسی رقیب را سر جایشان بنشانند ؟ فراموش نکنید که کرباسچی از مدیران با پشتوانه جمهوری اسلامی بود و مصداق کامل ضرب المثل آنها که « توپ هم نمی تواند تکانشان دهد » . توپ این تشکیلات با همان قدرت افسانه ای که از یادها نخواهد رفت ؛ آقای کرباسچی را به سلولهای اوین فرستاد . در ماجرای شهرام جزایری و سیامک پورزند هم دقیقا این سناریو با نقشهایی مشابه تکرار شد . یک قربانی و صدها هدف که به آسانی تخریب شدند . هر دوی این افراد بی شک تنها به این دلیل اهمیت پیدا می کردند که می توانستند نمایش قدرت را به نفع حریف پیش ببرند ، گرنه سیامک پورزند حتی نمی توانست به انتقادات بی رحمانه مطبوعات درباره برنامه های کسالت بارش در سینما تهران جواب بدهد .

سعید مطلبی پیرمردی بیمار است که ۲۵ سال خانه نشینی را تحمل کرده و پسر جوانش هم گویا جز دردسر برایش فایده ای نداشته .

حالا خبر را برای هزارمین بار بخوانید :

« سعید مطلبی بازداشت شد . »

ترس برادر مرگ است . چند نفر در خارج از ایران بعد از شنیدن این خبر وحشت زده شدند ؟ سینا مطلبی این روزها چه حالی دارد ؟ هزارتوی پیچ در پیچ بازجوییهای غیر انسانی که از منبعی که گویی تمام نشدنی است قدرت می گیرد ، در حال تمرین میزانشیهای چه نمایشی است ؟ در این نمایش چه کسانی هدفهای بعدی هستند ؟

و در این میان خیلی خوب می دانیم که هم اکنون دو جوان روزنامه نگار و یک شاعر منتقد هم رو به روی همین بازجوها نشسته اند ...

به نقل از وبلاگ کیوان حسینی ، ایگناسیو

<http://ignasio.malakut.org>